

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Political

سیاسی

میر حسین مهدوی

در این جا چار زندان است

تقریباً از هر ۱۷-۱۸ ساعتی را که در طول شبانه روز بیدارم ، شاید فقط کمتر از ۱۰ دقیقه میرحسین مهدوی باشم. ساعتی عبد الرسول سیافم. نه ببخشید عبدالرب رسول سیاف. تصور می کنم که خداوند تنها مرا آفریده و دیگران را از سمت چپ و یا چه فرقی می کند از سمت راست من آفریده است. من خود را مرکز عالم می دانم و اشرف آدم ها. خیال می کنم که خداوند دیگران را آفریده است تا من تنها نباشم. تمام همت من در این ساعت های سیافی اینست که آیات مبارکه روشنفکری را به تائید گفتار و کردار خود تلاوت می کنم.. سفسطه می کنم. کلیات می بافم. و از این شاخه به آن شاخه می پریم و در تمامی این حرکات نا متوازن سعی و همتم ، اثبات یگانگی ، یکتائی و بی همتائی خودم می باشد.

اگر کسی در برابر من ایستاد شود، سلاح های زیادی برای نشناندن وی دارم. اول او را به بی سوادی متهم می کنم. اگر دیدم که باز نفس می کشد، بلافاصله او را به درد تحجرو عقب گرایی مبتلا می دانم. به او می گویم که تو درده هزار سال پیش زندگی می کنی. ما تاریخ داریم و به آن هم احترام داریم. چهره های تاریخی را هم دوست می داریم اما تو یک جنس مومیائی شده هستی که ده هزار سال متمادی است خواب تشریف داری. تو نمی دانی که در بازار نیویارک ، تورنتو پاریس ، سکه های عهد خلفای عباسی چلش ندارد. اگر دیدم که او باز هم کم کمک نفس می کشد این بار او را ضربه فنی می کنم. به ناگاه گردن آن آدمی را که تا یک لحظه پیش متهم به تحجر و واپس گرایی کرده بودم با شمشیر تکفیر می زنم. با صدای بلند در صحن ادبیات و هنر فریاد می زنم : مردم ما هر چیزی را تحمل می کند اما کسی که دین ما را مورد بی احترامی قرار بدهد ، قابل تحمل نیست. بدین سان هر که در برابر من ایستاده شود کافر می شود. تمام آیات و روایات دینی در خدمت من اند. تئوری های بزرگ و کوچک علمی در دست و دامن من اند و من با این اسباب رنگارنگ از خودم محافظت می کنم.

از آن ۱۷-۱۸ ساعت باقی مانده ، ساعتی محمد کریم خلیلی هستم. در قصر گلخانه چکر می زنم. برای آقای کرزی فکاهی می گویم و وقتی به خانه آمدم لیست دارائی هایم را در بانک سویس می شمارم و زمانی هم که در دشت برچی برای سخنرانی رفتم با هر جمله ام یک بار رهبر شهید می گویم و با گفتن کلمه مردم مظلوم و درمانده ، اشک در چشمانم حلقه می زند و چنان دلم به حال بیچارگان به سوزش می آید که اگر رئیس بانک سویس هم آنجا باشد باور

نمی کند که سرمایه های خوابیده در آن بانک مال من باشد. مردم ایمان می آورند که من روز ها را به خاطر خدا روزه می گیرم و شب ها را به احترام گرسنگان گرسنه می مانم و در نماز شب از شدت ضعف چندین دفعه زمین می خورم .

از آن ساعت های باقی مانده احتیالاً چندین ساعت مکرر هزاره هستم. هزاره ای که جز، هزاره ، هیچ آفریده دیگری را به رسمیت نمی شناسد. شعر و شرح ام هزارگی می شود. تاریخم را جدا می کنم، جغرافیایم را قطعه قطعه می کنم و تمام ادبیات را سهم شاعران هزاره می دانم. در این ساعت ها خودم را در ازدحام هزاره بودنم گم می کنم. تحلیل هزارگی می شود و تفسیرم. اگر در پی تفسیر آیات قرآن هستم ، آیاتی را می جویم که بوی هزارگی داشته باشد. از اقلیت دفاع کند. تکیه اش انسان بودن انسان باشد. در این ساعت ها از عدد ۲۵۰ متنفر می شوم. مخصوصاً از ترکیب ۲۵۰ سال.

زمانی که شما به من تلفن می زنید و می گوئید با آقای مهدوی کار دارم ، بی تردید می گویم : بفرمائید خودم هستم. اما دقیقاً نمی توانم بگویم که شما در همان ده دقیقه زنگ زده اید یا نه. به همین دلیل نمی توانم بگویم شما با کی حرف زده اید.

آنچه که صادقانه اعتراف کردم گمان می کنم در مورد جریان روشنفکری ما صادق باشد. روشنفکر امروز ما در چهار زندان بزرگ گرفتار است. منظور ما آن چهار زندان معروف (تاریخ و جامعه و...) نیست. مراد من تعلق های خشک و خسته کننده قومی است. زنجیرهایی که دست و پا که هیچ که مغز های ما را نیز بسته است. قوم گرایی با کمال تأسف تبدیل به یک ایدئولوژی شده است. یک ایدئولوژی بسیار استوار و محکم.

گروهی حاضرند از جنایات ملا عمر دفاع کنند و همانند فدائیان او بمب دستی به کمر خود ببندند و در سرگ های پر ازدحام ادبیات و شعر خود شان را منفجر کنند تا مگر چند شعر و شاعر و یا نوشته و نویسنده را به دیار باقی بفرستند . تنها دلیل روشنفکرانی که دست به خودکشی می زنند این است که ملا عمر پشتون است. گاهی پشت سر کرزی نماز می خوانند و زمانی در قندهار از گل آقا شیرزوی مسایل شرعی شان را فتوا می گیرند و حتی با انورالحق احدی به ریش و ریشه کسانی که سرود را نا ملی می خوانند می خندند. این گروه حاضرند حتی زبان فارسی را تیر باران کنند و بعد با خیال راحت تمام لوحه های شهر کابل را به زبان پشتو بنویسند. این گروه اگر بتوانند مثل همه قومندانان کمونیست ، جهادی و طالب فارسی زبانان را در یک شهر جمع کنند و آن شهر را با بمب اتم بزنند.

نمی خواهم مثال و نمونه ارائه کنم . به من هزاره هم چندان ارتباطی ندارد اما یکی از نشریات این گروه را که باز کنید حتی در فهرست آن چنین می خوانید: پنجشیری های دزد ص ۱۲، به نظر شما اگر این روشنفکر تفنگ در دست می داشت کاری غیر از قومندانان محترم و نا محترم می کرد؟ به نظر شما نباید او را هم تفنگ اندیش و یا تفنگ سالارویا روشنفکر قومندان یا قومندان روشنفکر شده و یا چیزهای شبیه آن نامید؟ عده ای از آنان تصمیم دارند حتی تاریخ را به نفع ظالمان و جلادان بنویسند و بعد از نماز برای سلامتی عبدالرحمن خان دعا کنند.

گروهی دیگر اما مارشال فهمیم را بهترین مارشال جهان می دانند و ساعت ها از فهم و درایت او داد سخن سری می هند. ربانی را مؤمن ترین آفریده حضرت حق می دانند و شورای نظار را قهرمان راه مبارزه با ظلم و نا برابری. آنان سعی می کنند با انگیزه های قومی ، لک های خاک و خاکستر را هم از دامن سیاه این گروه پاک کنند. آنان زبان پشتو را مثلاً ترکیبی از زبان چینی و جاپانی می دانند و می گویند که در این زبان هیچگونه ارزش زبان شناسانه نیست. باید آنرا دور انداخت. اگر به آنان هم قدرتی دست دهد تمام پشتو زبانان را برای همیشه از شر تکلم راحت

می کنند. به علاوه آنان تصمیم دارند تمام افتخارات گذشته را از آن خود بدانند و تمام ظلم و ستم و نا بهنجاری و مصیبت را به پشتون ها نسبت بدهند.

گروه دیگری سعی دارند که در کنار تاجیک گرایان و با هدف مبارزه با پشتونیزم ، اشتباهاً پشتون ها را هدف قرار دهند. آنان هم با بیان مظلومیت های تاریخی شان ، می خواهند ثابت کنند که پشتون ها عامل اصلی عقب ماندگی و بدبختی افغانستان هستند. آنان سعی می کنند آینده را در سایه مبارزه مسالمت آمیز قومی ، نه ببخشید زبانی نشان دهند.

عده ای نیز می خواهند پهلوانان نامدار جنبش ملی – اسلامی را جزو مفاخر ادبیات به حساب آورند. آنان کمر به بزرگ نمایی دوستم بسته اند و تصور می کنند اگر دوستم در مسابقه چوکی رانی پس بماند قوم از یک تپاه خواهد شد . یکاش آنان قدری به این اندیشه مسلم خود شک می کردند و خیال می کردند اگر دوستم در این مسابقه آخر شود قوم از یک اول خواهد شد.

اگر با گفته هایم موافق نیستید لطفاً کمی جراید و سخنرانی ها را مرور کنید. کمی خودتان را در تاریخ خانه مطالعه کنید. کمی پنجره را باز کنید و ببینید چه گرد و غباری به راه افتاده است. در صفحات میانه مجلات و اخبار، دارها برافراشته می توان دید. دارهائی که تنها به جرم زبان و قوم ، سرها را می رباید. ما روشنفکران این نسلیم . ما هنوز تصمیم نگرفته ایم انسانی ببندیشیم. بعضی های ما همچنان قومندان مانده ایم. قتل عام می کنیم . نه با تفنگ که با قلم. نه یک نفر و دونفر را که یک قوم و یک مردم را. البته مشکل اینجاست که همه ما می دانیم وحدت ملی چیز خوبی است و هزاره و ازبک و تاجیک و پشتون برابرند و برادر. همه ما می دانیم که تنها می توانیم با هم زندگی کنیم نه بی هم. همه ما می دانیم که نزاع قومی تاریخ مصرفش گذشته است. همه ما می دانیم که ظلم ، ظلم است و محکوم حتی اگر عامل آن از قوم خود ماباشد. همه ما می دانیم که قوم دیگر معنی ندارد باید به افغانستان واحد ببندیشیم. همه این ها را می دانیم و بدبختی هم در این است که با آگاهی و دانش به ترویج نفاق همت می گماریم. فرق ما با مردم عادی در این است که آنان به اندازه ما نمی دانند که قوم گرایی بد است اما انسانی فکر می کنند و انسانی زندگی می کنند. بی هیچ تبعیض و تفاوت و جدالی. تقابل و یا جنگ قومی جز در بین ما روشنفکران وجود خارجی ندارد. در این جا چار زندان است .

به هر زندان دوچندان نقب و در هر نقب چندین حجره ، در هر حجره چندین مرد در زنجیر. از این زندانیان هستند مردانی که